

«گوزن‌ها»؛ تصویری تاریخی از فقر، اعتیاد و نبود عدالت اجتماعی

روایتگر تنش‌های جامعه ایران در روزگار پهلوی دوم

علیرضا عسگری - تاریخ‌پژوه | جامعه
 ایران در دوره پهلوی دوم، از تنش‌های درونی و دوگانگی‌ها سرشار بود؛ جامعه‌ای که با تجدید امرانه رویه‌ور شده و می‌خواست در یک شب، توسعه‌های صدساله را بیازماید. این توسعه بدون توجه به مبانی سنتی، قطعی‌سازی جامعه را در پی آورد. ایران دهه ۵۰ خورشیدی، بشکله‌ای از آستانه انفجار بود؛ سرشار از باروت خشم‌های فروخورده، ناراضی‌ها و تنش‌ها که سرانجام گریبان حکومت پهلوی را گرفت. مسعود کیمیایی، کارگردان فیلم «گوزن‌ها» درباره نام و محتوای این فیلم روایت می‌کند که گوزن پاهای زشت و شاخ‌های زیبا دارد. آنچه فرارش از دام شکارچی را در پی می‌آورد، پاهای زشتش و آنچه به دام می‌اندازد، شاخ‌های زیبا و بلندش است و این دقیقاً شرح حال آدم‌های «گوزن‌ها» است. «گوزن‌ها» روایتی چندجانبه از مسأله‌ها و معضله‌های ایران اواخر دوره پهلوی دوم ارائه می‌دهد؛

حکومت پهلوی در فرآیند توسعه کشور نتوانست عدالت اجتماعی را میان همه بخش‌های کشور و طبقه‌های فاصله‌طبقه‌ای در حال شکل‌گیری را بکاهد. مسأله فیلم جاذب دیدنده فراگیر و خانمان‌سوز اعتیاد در آن روزگار، اساساً نبود عدالت اجتماعی به‌شمار می‌آید که فقری چشمگیر و گسترده را در پی آورده است. مردم فقیر و حاشیه‌نشین، در جامعه و در گستره قانون جایگاهی ندارند. ساختار حکومتی و جامعه به آنها زور می‌گوید و بیکار و در آستانه آوارگی از خانه و کاشانه خویش‌اند

روایتی از فقر، تنگدستی، اعتیاد، بزکاری و نبود عدالت اجتماعی! «گوزن‌ها» فیلمی کاملاً درام و تراژیک است که چهره‌های مغموم از جامعه تصویر می‌کند که البته از واقعیت‌ها سرشار است؛ واقعیت‌هایی که طبقه پایین جامعه با پوست و استخوان آنها را لمس و حس می‌کردند. این واقعیت‌ها زندگی روزمره مردم فرودست را در سایه خویش می‌پوشاند. شهرهای بزرگ ایران در آن روزگار در چشم‌بیننده خارجی، این انگاره را پدید می‌آورد که جامعه، توسعه‌ای یکپارچه و رویه‌جولو را از سر گذرانده است. واقعیت اما به گونه‌ای دیگر بود؛ تهران پایتخت، محله‌هایی بسیار داشت که فقرهای فرودست در آنها می‌زیستند؛

حاشیه‌های شهر نیز از حلیه‌آبادهایی پوشیده بود که در پی توسعه ناموزون شکل گرفته بودند. کارگران پویزه‌روسایان مهاجر، در این محله‌ها روزگار می‌گذراندند.

«گوزن‌ها» دقیقاً تصویری از چهره دیگر جامعه ایران در روزگار پهلوی دوم به نمایش می‌کشد؛ چهره‌سایه فقر و روستایان مهاجر، در این محله‌ها گونه‌ای استثمار رویه‌ور شده بودند. فقر، نخستین مولفه فیلم به‌شمار می‌آید. سیدرسول در خانه‌ای زندگی می‌کند که یک خانواده در هر اتاق آن ساکن است. اینجا همگی تنگ‌دستانند و اجاره خانه‌هایشان پس افتاده است. وضع اقتصادی و معیشتی زندگی آنان به درجه‌ای از بی‌نوازی رسیده که با شنیدن این خبر که یک نیکوکار گوشت‌ذری آورده است، از سر صاحب‌خانه بی‌انصاف دست برداشته، در پی گوشت قربانی می‌دوند. سیدرسول، معناد است، حقوقی ناچیز از تئاتر می‌گیرد. همسرش فاطمی نیز به گفته خودش، نه شنبه دارد، نه جمعه و برای چندروز بازرگی صحت می‌کند. هیچ آینده‌ای پیش‌روی آنان نیست. صاحب‌خانه برای دریافت اجاره‌های پس‌افتاده مستاجرها، بارها می‌آید و ضرب‌الاجل می‌دهد. پاسخ همه مستاجرها اما آن است که بیکارند، همه زندگی‌شان را فروخته‌اند و دیگر یک عیالسی هم ندارند. اینها اما برای او پول نمی‌شود؛ یکبار شماری گوسفند به حیاط خانه می‌آورد تا شاید مستاجرها از کثافت و صدای گوسفندها خانه را تخلیه کنند. او حتی اثاثیه یکی از مستاجران را به حیاط پرت کرده، با سیدرسول درگیر می‌شود. اینها، تصویری از جامعه‌ای به‌شمار می‌آید که فقر در پایین شهر و میان فرودستان ایجاد می‌کند.

آنها اگر داورونداران‌شان را هم بفروشدند، از پس نیازهای روزمرشان نیز بر نمی‌آیند. این‌جاست که «قدرت»، دزدی خود را توجیه می‌کند؛ سرقتی

به محله‌ای پایین‌دست می‌آید تا گوشت قربانی کشور نتوانست عدالت اجتماعی را میان همه بخش‌های کشور و طبقه‌های جامعه برآسازد یا دست‌کم فاصله طبقه‌ای در حال شکل‌گیری را بکاهد. مسأله فیلم جدا از پدیده فراگیر و خانمان‌سوز اعتیاد در آن روزگار، اساساً نبود عدالت اجتماعی به‌شمار می‌آید که فقری چشمگیر و گسترده را در پی آورده است. مردم فقیر و حاشیه‌نشین، در جامعه و در گستره قانون جایگاهی ندارند. ساختار حکومتی و جامعه به زور می‌گوید، بیکار و در آستانه آوارگی از خانه و کاشانه خویش‌اند و همه اینها به دلیل نبود توسعه بخش‌های جامعه پدید آمده است.

بلای خانمان سوز

اعتیاد، این بلای خانمان‌سوز اما به نظر می‌رسد محور اصلی فیلم، از جنبه اجتماعی و سیاسی باشد؛ پدیده‌ای تلخ که جامعه ایران را در آن روزگار فراگرفته بود و همواره به سوی فزونی و گسترش روی داشت. اعتیاد به مواد مخدر البته به تتهایی در فیلم نقد نمی‌شود که ریشه‌ها و پیامدهای آن مورد توجه است. سیدرسول، زمانی مابصر دیرستان بوده و فردی هیکل، تنومند و پهلووان به‌شمار می‌آمده است. راه او اما به زندان می‌رسد؛ به دلیل دعوا و دوخورد به زندان می‌افتد و در دام موادمخدر اسیر می‌شود. ساقی‌های موادش، نخست در برابر معرفی معتادان جدید از میان جوانان دیرستان، به او مواد رایگان می‌دادند، اما پس از چندی به چنان فلاکتی می‌افتد که خودمواد باید بخرد. او با کاهش توان ذهنی و جسمی، به فقر می‌افتد؛ پول قرض می‌گیرد و زندگی‌اش را می‌فروشد تا از اصغر مواد بخرد. او در این راه به‌دکار او نیز

می‌شود و کتک می‌خورد. اعتیاد به تریاک، بی‌غیبتی او را در پی می‌آورد؛ مردان بازرگی را که در صحنه تئاتر به همسرش اهانت می‌کنند، ندیده می‌گیرد یا با آنها دعوا می‌کند. سیدرسول که کمرش خم شده است و همیشه سیگاری بر لب دارد، در خماری و سرخوشی اعتیاد غرق و به جسمی بی‌روح بدل شده است. قدرت هنگامی که او را می‌بیند، به گفته خود، از پا می‌افتد؛ زیرا دیدن دوست روزشکار و پهلوانش پس از سال‌ها که دیگر تکیده و معتاد شده است، برایش سسنگین می‌آید. فیلم، روایت معاصر این پدیده تلخ در تاریخ اجتماعی ایران است؛ اعتیادی که گریبان جوانان را می‌گیرد، آنها را به گمراهی و بدبختی می‌کشاند و از پای می‌اندازد.



عصر سیدرسول در «گوزن‌ها»/عکس: آرشیدوستانیان/تاریخ: خورشیدی



تظاهرات خورشیدی در تبریز/عکس: آرشیدوستانیان/تاریخ: خورشیدی

گوزن‌ها؛ راوی خوش بیان ایران عصر پهلوی دوم



گوزن‌ها فیلمی به کارگردانی و نویسندگی مسعود کیمیایی، بانادین عباس گنجوی، موسیقی متن آسغندیار منفرزاده و فیلمبرداری نعمت حقیقی است که به‌روز و توفی، فرامرز قریبیان، عنایت‌الله بخشی، پرویز فنی‌زاده، پروین سلیمانی، سعید پیردوست، جهانگیر فروهر، محمدعلی ورسوچی و نعمت‌الله گرجی در آن نقش آفریده‌اند. این فیلم در سال ۱۳۵۳ خورشیدی اکران شد. به‌روز و توفی برای بازی در «گوزن‌ها» جایزه بهترین بازیگر مرد در جشنواره جهانی فیلم تهران گرفت. «گوزن‌ها» و «باشو-غریبه‌ای کوچک» اثر بهرام بیضایی، در ارزیابی «بهترین‌های عمر ما» بهترین فیلم‌ها و فیلمسازان تاریخ سینما از نگاه ۵۵ منتقد سینمایی، به‌عنوان بهترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران شناخته شده‌اند. داستان «گوزن‌ها» از آن جا آغاز می‌شود که قدرت، با بازی فرامرز قریبیان، با چمدانی از پول‌های دزدی به دنبال دوست قدیمی خود سیدرسول، با بازی به‌روز و توفی رفته، سرافش‌را از مدرسه قدیمی می‌گیرد و سرانجام به تئاتر راهنمایی می‌شود. رسول خمار در تئاتر در حال تبلیغ برنامه‌های قدرت که گلوله خورده است، با او می‌خواهد چند روزی پنهانش دهد. رسول او را به خانه می‌برد. با ورود فاطمی، همسر سید، داستان روایت می‌شود. صاحب‌خانه برای کرایه‌های پس‌افتاده سراغ سیدرسول و دیگر مستاجران می‌آید. رسول که از اصغر، ساقی‌های مواد، تریاک می‌گیرد، او را کتک می‌خورد.

زخمی و سرانجام، هر دو با انفجار اتاق کشته می‌شوند. «گوزن‌ها» با بازی تحسین‌برانگیز مجموعه بازیگران، کارگردانی، نویسندگی و موسیقی ماندگار متن، یکی از آثار ماندگار سینمای ایران به‌شمار می‌آید. بسیاری از مفاهیم فیلم، بدون شناخت جامعه‌ای که در آن پدید آمده است، درک‌پذیر نیست. «گوزن‌ها» روایت تنش‌های جامعه ایران در روزگار پهلوی دوم است.

فاطمی به خانه خواهرش می‌رود و سید، صاحب‌خانه را کتک می‌زند. یکی از همسایه‌ها که از دست پلیس فراری است به آنها پناه می‌آورد. سیدرسول با صحبت‌های قدرت، غیرت خود را باز یافته، اصغر را به جبران به تباهی کشاندن بسیاری از جوانان می‌کشد. پلیس سرانجام مخفیگاه قدرت را می‌یابد. سید، از پلیس می‌خواهد درون خانه رفته و قدرت را به تسلیم رضای کند، اما در این میانه به‌ر خورد گلوله پلیس،

این راننده شدن، بر فاصله‌ها و میزان فقر می‌افزاید. این دقیقاً تصویر قشرهای فرودست جامعه آن روزگار است که در تنش‌های سه‌گانه به سر می‌برد. فیلم «گوزن‌ها» روایتی بسیار تلخ و سیاه دارد، اما کورسو امید را از آن میانه می‌توان دریافت. روایت فیلم گرچه با مرگ سید پایان می‌یابد، اما او که پیش از آن در فلاکت زندگی مرده بود، دوباره جسان می‌گیرد و این بار به خواست خود، مرگی برمی‌گزیند که به گفته‌اش بهتر از مردن در کوچه‌هاست. شاید این روایت احمد طالی‌نژاد، منتقد سینما درباره «گوزن‌ها» پایانی گویا برای بررسی آن از دریچه تاریخ اجتماعی باشد «از نگاه من گوزن‌ها بهترین و شاخص‌ترین فیلم اجتماعی تمام تاریخ سینمای ایران است».

سیدرسول نه به آسایشگاه ترک اعتیاد می‌رود و نه پزشک درمانگر دارد؛ سخنان قدرت، او را به خود بازمی‌گرداند و بیدار می‌کند. «گوزن‌ها» روایتی جذاب از فرخوردگی‌ها و کشمکش‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران به روزگار پهلوی دوم به‌شمار می‌آید؛ جامعه‌ای که آن دوگانگی‌ها و نام‌سازی‌ها را نتوانست برطرف کند. فقر، اعتیاد و نبود عدالت اجتماعی، از نگاه فیلم، مثلثی شوم برشمرده می‌شود که جامعه ایران به‌ویژه مردم فرودست را گرفتار خود کرده، هر یک زنجیروار، پدیدآورنده و پدیدآمده دیگری بوده؛ اعتیاد، فقر را به دامین فقر می‌اندازد، فقر و رانده‌شدگی، او را به سوی اعتیاد می‌برد و نبود عدالت اجتماعی و اقتصادی،

«گوزن‌ها»، در کنار برداشته‌ها و دریافت‌های سیاسی، در واقع نقدی اجتماعی بر جامعه آن روزگار ایران به‌شمار می‌آید؛ هشدار برای همه است. هم مردم و هم حکومت که شاید برای این بلای خانمان‌سوز چاره‌ای بیندیشند. سیدرسول اما در میان سیاهی‌ها و تباهی‌های زندگی، خود را بازمی‌یابد. سخنان قدرت تلنگری برای او به‌شمار می‌آید؛ می‌کوشد از همسرش دفاع کند، صاحب‌خانه چومش را کتک می‌زند و سرانجام برای نجات جان قدرت، جان می‌دهد. «گوزن‌ها» برایش سسنگین می‌آید. فیلم، روایت معاصر این پدیده تلخ در تاریخ اجتماعی ایران است؛ اعتیادی که گریبان جوانان را می‌گیرد، آنها را به گمراهی و بدبختی می‌کشاند و از پای می‌اندازد.

آیین‌ها و سنت‌ها؛ بهانه‌هایی برای هم‌نوع دوستی جشن‌هایی همراه با کمک به نیازمندان



مراسم تنگسورالین در یک خانواده مذهبی/عکس: آرشیدوستانیان/تاریخ: خورشیدی

آیین‌ها و سنت‌ها در فرهنگ ایرانی همواره فرصت و زمینه‌ای برای بروز خفیات فردی و اجتماعی مردمان این سرزمین به دست داده‌اند. بررسی زندگی ایرانیان در گذر روزگار نشان می‌دهد این مردمان به آیین‌مند کردن بسیاری رفتارها و کنش‌های شخصی و اجتماعی خویش شیفتگی داشته‌اند. با بررسی نمونه‌هایی فراوان از رفتارها و مناسبت‌های روزمره در گذر روزگارن دیرینه تاریخ ایران درمی‌یابیم مردمان این سرزمین همواره برآن بوده‌اند هر یک از آن مناسبت‌ها و رخدادهار را به آیین و سنتی بدل کرده، زمینه‌ای برای نمایاندن ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه خویش فراهم آورند. جمله این ختنه‌سوران یا «سنت‌کنان» به روایت عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» است. این تاریخ‌نگار توصیفی جالب درباره این مراسم در روزگار قاجار دارد که ما را با جلوه‌هایی از خفیات ایرانیان به ویژه در توجه به هم‌نوعان آشنا می‌سازد «یک روز دیدیم، در غیر موقع، برای ما اندازه لباس می‌گیرند آنهم زری ناصری گلی! ... کم‌کم جسته‌گریخته از بیانات زیربلی بعضی پرچانه‌های خانه دانستیم

که تفصیل از چه قرار خواهد بود. ... سه دست رختخواب انداختند و ما را خوابانیدند. بلافاصله دسته مطرب در تالار شروع بنوازندگی کرد، مهمانها هم یکی‌یکی می‌رسیدند. اول باطاق ما می‌آمدند و تبریک می‌گفتند و بعد بتالار میرفتند ما صدای ساز و آواز را میشنیدیم. ... از فردا صبح سر هدیه‌های قوم و خویشان و دوستان که باین جشن دعوت شده بودند باز شد، هدیه‌ها اکثر کاسه نبات و گاهی پارچه‌های نابریده‌ای برای لباس بود». مستوفی همچنین می‌افزاید «در این دوره ختنه‌سوران برای پرسرچه‌ها یک نیمه‌عروسی و خیلی معمول بود. هر کس تمکنی داشت برای پسرش این جشن را میگرفت ... رسم ختنه کردن طفل در چهل روز اول ولادت جز در خانواده‌های فقیر که توانایی جشن نداشتند معمول نبود». ادوارد پولاک، پزشک اروپایی دربار ناصرالدین شاه نیز ختنه‌سوران را چنین توصیف کرده است «این مراسم با جشن و سرورهایی نیز توأم است؛ به فقر صدقه می‌دهند، مهمان دعوت می‌کنند و شیرینی می‌خورند؛ کسی هم که ختنه شده است لباس نو می‌گیرد».